

اخباری‌گری جریان‌ی قوی و مطرح در گستره فرهنگ و تمدن اسلامی است که در مقطعی زمانی سربر آورد و سپس رو به افول نهاد؛ اما اکنون پرسش این است که آیا اخباری‌گری بار دیگر رخ می‌نماید یا رونق دوباره آن پنداری بیش نیست. کلمه اخباری‌گری به صورت مطلق (اخباریون) به معنی يك گرایش فقهی و طرفداران آن است گرایشی که در برابر گرایش یا مکتب فقهی اجتهادی معنا می‌یابد. اخباری‌گری در مقابل مجال فراخی که اصولیون در فرایند استنباط فقهی برای عقل در نظر می‌گیرند، فرصت اندکی قائل است و به صراحت، توانمندی عقل را برای کارآمدی در حوزه فقه و استنباط فقهی زیر سؤال می‌برد. چنین نگاهی به جایگاه عقل در فرایند فهم دین، در عهد معصومان (ع) ریشه دارد؛ چه در عهد پیامبر (ص) و چه عهد امامان معصوم (ع)، ما با شکل‌های مختلف مواجهه با سخن معصوم (ع) روبرو هستیم. صحابی در مواجهه با الفاظ و سخنان معصومان (ع)، گاه سخت پایبند و گاه نوعی روش اجتهادی و استنباطی را پیش می‌گرفتند؛ برای مثال وقتی پیامبر اکرم (ص) از غزوه خندن بازگشت، دلیل نقض عهد بنی قریظه، تصمیم گرفت، هر چه زودتر آنها را محاصره کند؛ از این رو هنگام نماز ظهر اعلام کرد که نماز عصر را در محله بنی قریظه می‌خوانیم. این سخن به این معنا بود که صحابه و مجاهدان اطراف پیامبر، خود را به سرعت به محله بنی قریظه برسانند و غزوه بعدی را به تأخیر نیندازند. یاران پیامبر به راه افتادند، ولی پیش از رسیدن به محله بنی قریظه، نماز عصر در محله بنی قریظه دو برداشت شد. عده‌ای گفتند: خواندن نماز عصر در محله بنی قریظه، نص سخن پیامبر است و نباید از آن تخطی کرد، بنابراین اگر نمازمان قضا هم بشود، پیش از رسیدن به بنی قریظه نماز نمی‌خوانیم تا به نص سخن پیامبر (ص) عمل کنیم. عده‌ای هم دیگر گفتند: منظور پیامبر از این سخن این بود که برای رسیدن به محله بنی قریظه شتاب کنید. حال که ما نتوانستیم به این سخن پیامبر عمل کنیم و به موقع خود را به آنجا برسانیم که نماز عصرمان هم قضا بشود. نماز عصر را در این دقایق ادا می‌خوانیم و سپس خود، را به بنی قریظه می‌رسانیم.

ملاحظه می‌کنید که از این سخن پیامبر، دو برداشت کاملاً مختلف به عمل آمد: برداشت نخست، متن محور و ناظر به ظاهر و نص سخن پیامبر است؛ بی آنکه مجال برای استنباط و اجتهاد باقی بگذارد و برداشت دیگر استنباطی و اجتهادی است. در زمان امامان معصوم نیز افرادی چون فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی ۲۶۰ قمری) از سوی دیگر صحابه مورد مذمت قرار می‌گرفتند که چرا به قیاس عمل می‌کنند. قطعاً این قیاس به مفهوم قیاس اهل سنت نیست و معنای آن، مجال و پهنه‌ای برای جولان عقل بوده که تابع محض ظاهر سخن معصوم نبود. در مقابل، افرادی چون ابوالحسن ناشیء نیز ظاهرگرا بودند؛ یعنی این دو خط فکری متفاوت و این دو نوع مواجهه، از همان زمان وجود داشت. پس از امامان معصوم (ع) نیز همین روش ادامه یافت. در عصر غیبت صغرا و قرن چهارم هم ما دو مکتب متفاوت داریم؛ یکی حوزه فکری قم و ری، و دیگری حوزه بغداد؛ افرادی چون کلینی و صدوق که حدیث‌گرا هستند، در مکتب فکری قم قرار می‌گیرند و در مقابل شیخ مفید در مکتب فکری بغداد. شیخ صدوق "اعتقادنا" را می‌نویسد و شیخ مفید "تصحیح الاعتقاد".

البته کلمه اخباری‌گری در آن دوره به کار نمی‌رفت و به جای آن، بزرگان مکتبی که ما امروزه آن را اخباری‌گری می‌خوانیم، با عناوینی چون اصحاب الحدیث، اصحاب الاخبار، اهل النقل و... یاد می‌شد. به ظاهر نخستین بار در کتاب «الملل و النحل» شهرستانی، کلمه اخباری به کار رفت. سپس کتب مهم، پرآوازه، مشهور و برجسته عبدالجلیل قزوینی، یعنی کتاب النقص، وقتی از علمای شیعه سخن می‌گوید، واژه اخباری و اصولی را به کار می‌برد؛ وی یا از الملل و النحل الهام گرفته یا خود این کلمه را به کار برده است. به هر حال این دو کلمه اخباری و اصولی، نماد و نام دو جریان نقل‌گرا و عقل‌گرا بوده است. در دوران میانی فقه شیعه، شاید به دلیل قوت مکتب حله، فضا برای نگاه اخباری‌گری کمی محدودتر شد.

رونق اخباری‌گری

در زمان صفوی، بار دیگر شاهد رواج و رونق این گرایش هستیم. اخباری‌گری این بار نخست در آثار ابن ابی جمهور احسائی که اوایل قرن دهم می‌زیسته، تجلی کرد و سرانجام دست شخصت برجسته، یعنی محمد امین استرآبادی - متوفی ۱۰۳۶ قمری، یعنی تقریباً نیمه اول قرن یازدهم هجری - به اوج رسید. این جریان در این زمان، به درجه‌ای از قوت رسید که همه حوزه‌های فکری و مدارس علمی شیعه را در جای جای ایران، و عراق تحت تأثیر قرار داد. شاید مهم‌ترین مرکز این اندیشه‌ها شهر قزوین بود، اما در اصفهان، قم، نجف و کربلا نیز اندیشه حاکم، اخباری‌گری متأثر از محمد امین استرآبادی بود. استرآباد خود پیشینه روش اصولی داشت، او به ظاهر از صاحب معالم اجازه اجتهاد داشت؛ اما به دلیل مسائلی، در نهایت در مکه مجاور شد و آن گونه که خود در کتاب الفوائد المدنیة می‌نویسد، تحت تأثیر استاد خود میرزا محمد استرآبادی که نباید با محمد امین استرآبادی خلط شود، این حرکت را آغاز کرد.

وی با تدوین کتاب الفوائد المدنیة، روش استنباط فقهی اصولیون را به شدت مورد حمله قرار داد و برای مثال از افرادی چون محقق کرکی که در دوره‌ای نزدیک به او می‌زیست و همفکران او که روش اجتهادی داشتند، نام می‌برد و روش یکایک آنها را نقد می‌کند و زیر سوال می‌برد. روش او رفته رفته همه محیط‌های علمی ایران و عراق را در می‌نورد و حتی به حاشیه جنوبی خلیج فارس و

کشورهایی چون بحرین و سپس به هند دامن می‌گستراند.

اکنون وقتی سخن از اخباری‌گری به میان می‌آید، به طور عمده همین جریان که محمد امین استرآبادی مطرح یا احیا کرد، به ذهن خطور می‌کند. چنان که می‌دانید، این جریان به اندازه‌ای قدرت گرفت که حتی در حوزه علمیه نجف، کتاب‌های اصول فقه را با دستمال بر می‌داشتند تا از آلودگی آن مصون بمانند.

در قرن دوازدهم، به همت آیت الله وحید بهبهانی، بار دیگر توجه به عقل در نظام فکری و فقهی شیعی رونق گرفت و اکنون اغلب صاحب نظران تاریخ فقه تشیع بر این باورند که نظام فقهی فعلی شیعی، وامدار حرکتی است که آقا وحید بهبهانی آغاز کرد. به هر حال به رغم آنکه به همت آقا وحید بهبهانی اخباریون هیبت خود را از دست دادند، این جریان به طور کامل از بین نرفت. البته منطقه نفوذ آن محدود شد و علمای اخباری از آن پس به کنجی خزیدند و دیگر میدان دار نبودند؛ نمونه قابل توجه در این زمینه، در زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار اتفاق افتاد؛ شخصی به نام میرزا محمد استرآبادی، متوفی ۱۲۳۲ قمری، یعنی در کتاب‌های خود، به شدت از اصولیون برجسته‌ای چون کاشف‌الغطاء و میرزای قمی، صاحب قوانین انتقاد و به آنها حمله کرده است. وی به دلیل عنایت خاص که فتحعلی شاه قاجار به او اصرار داشت که با اشاره، هدایت و حمایت فکری اش، فتحعلی شاه با اصولیون برخورد کند؛ ولی شاید به دلیل نفوذ شدید اصولیون درباره شاه و نیز اقدامات عده‌ای درباریان و سیاستمداران، موضوع به عکس شد و فتحعلی شاه از حمایت میرزا محمد استرآبادی اخباری دست برداشت و او از ایران رفت.

نکته قابل توجه اینکه او به اندازه‌ای در حوزه خود پای می‌فشرد که وقتی یکی از وابستگان دولت روس در ایران، برای فتحعلی شاه در دسر ایجاد کرد، خطاب به شاه قاجار گفت: من چهل روز چله می‌نشینم و اگر رأس روز چهلم، سر او را برای تو نیاوردند، دست از حمایت من بردار؛ اما اگر سر او را برای تو آوردند، به دلیل این کرامتی که از من می‌بینید، به مخالفت با اصولیون برخیز. جالب اینکه او چهل روز، احتمالاً به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی رفت و در اتاقی در بسته چله نشست. هنوز چهل روز تمام نشده بود که سر قزاق روس را برای فتحعلی شاه قاجار آوردند. میرزا محمد انتظار داشت که فتحعلی شاه، به مخالفت با اصولیون برود؛ ولی چنان که گذشت، چنین نشد و به عکس، شاه از حمایت او دست برداشت؛ یعنی مخالفت اخباریون با اصولیون، حتی در زمان قاجار هم ادامه داشت؛ گر چه رونق پیشین را از دست داده بود.

با توجه به این گزارش مجمل تاریخی، مشاهده می‌کنید که در حیطه فقه، مسئله اخباری‌گری، با همه فراز و نشیب‌هایش، از زمان معصومان علیهم السلام تا کنون، وجود داشته است و نمی‌توان آن را جریان مرده و صد در صد از بین رفته دانست. عوامل گسترش اخباری‌گری

درباره عوامل نفوذ و گسترش جریان فکری محمد امین استرآبادی، در بین عوامل مختلف، دو عامل بسیار برجسته است: نخست افزایش دوباره توجه به حدیث، پس از دوره رونق مکتب حله است که در آثار فقهایی چون شهید ثانی، صاحب معالم (فرزند شهید ثانی)، محقق کرکی و عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهایی معروف) رگه‌هایی از آن مشهود است، به همین دلیل محمد امین استرآبادی در يك فضای ذهنی نسبتاً آماده وارد شده بود؛ گرچه بعضی آنها مانند محقق کرکی، مورد نقد جدی محمد امین استرآبادی هم بودند، پس عامل نخست، بهره‌گیری از بستر فکری آماده بود که پیشینیان فراهم کرده بودند.

عامل دیگر نوعی حرکت عقل‌گرایی بود که بوی افراط از آن به مشام می‌رسید؛ چنان که عرض کردم، استرآبادی در سال ۱۰۳۶ درگذشت. اگر سال وفات برخی چهره‌های شاخص فلسفی این دوره را از نظر بگذرانید، متوجه می‌شوید که پیدایش اخباری‌گری و جنبش فلسفی آن روزگاران چقدر به هم مرتبط بوده است: جلال الدین دوانی معروف (متوفای ۹۸۴ق)، میرداماد (۱۰۴۱ق)، ملاصدرا (۱۰۵۰ق)، و میر فندرسکی (۱۰۵۱ق)، در این میان بعضی چون ملاصدرا، حملات تندی به حدیث گرایان وارد می‌کنند و با تعابیر گزنده و تحقیر کننده‌ای مانند کسانی که عقول ناقصه و آرای سخیفه دارند، از آنها یاد می‌کنند. (ر.ک. الاسفار الاربعه، ج ۹، صص ۲۰۱-۲۰۲... انهم مع هذه العقول الناقصه و الراء السخیفه یخاصمون الحكماء).

در فضایی که نوعی توجه به ظاهر افراطی به مقام عقل، و توهین به کسانی که پایبندی به متن دارند، صورت می‌گیرد به صورت طبیعی، زمینه مناسبی برای گسترش افکار مختلف فراهم می‌آید. توجه داشته باشید که فیلسوفانی چون ملاصدرا که ما اکنون ایشان را صاحب جریان فکری جدید با نام حکمت متعالیه می‌خوانیم، در زمان خود، بیشتر فیلسوفی مشائلی، با دستمایه‌هایی از تفکر صوفیانه یا عارفانه شناخته می‌شدند و با توجه به منشأ یونانی فلسفه مشائلی، عده‌ای نگران این بودند که اندیشه خالص دینی، دستخوش تحریف شود و مفهومی غیر دینی، لباس دین را بر تن کند. به نظر من، این عامل نیز، از زمینه‌های موثر در توفیق اندیشه اخباری‌گری بود.

چنان که گذشت، باید در يك بحث تفصیلی و دقیق، به بررسی عوامل دیگر، در عمومیت یافتن اخباری‌گری پرداخت؛ عواملی چون روان‌شناسی اجتماعی توده‌های شیعه و پیامدهای جنبش‌هایی مانند جنبش حروفیه.

## فلمروهای اخباری‌گری

آنچه درباره اخباری‌گری گفته شد، مفهوم مصطلح آن در حوزه فقه بود؛ ولی اخباری‌گری به مفهوم واقعی آن، به فقه محدود نیست؛ یعنی اگر مولفه‌ها و شاخصه‌هایی برای اخباری‌گری تعیین شود، مشاهده می‌کنیم که این مولفه‌ها و شاخصه‌ها، در حوزه‌های دیگر نیز حضور دارد؛ برای مثال دغدغه حفظ خلوص دین از شاخصه‌های اخباری‌گری است؛ به این معنا که اخباری‌ها کسانی هستند که از ورود مباحث غیر دینی به حیطه دین نگران اند و تلاش می‌کنند، دین خالص، یعنی همان دینی را که در زمان معصوم (ع) بوده، بیابند و حفظ کنند. واضح است که این ویژگی، تنها نزد فقها نیست و غیر فقیهان و غیره فقه نیز می‌توانند به

همین صفت متصف شوند. به همین دلیل، دکتر جابری کتاب خود را «الفکر السلفی عند الشیعه الامامیه» نام می‌نهد؛ یعنی وقتی از اخباری‌گری سخن می‌گویید، از عنوان «فکر سلفی» استفاده می‌کند؛ به عبارت دیگر، اخباری‌گری را باز گرداندن همه چیز به زمان صدور تفسیر می‌کند.

اهل سنت نیز سلفی‌گری را جنبشی عمومی برای بازگشت به سنت سلف صالح و احیای آن می‌دانند. این تفکر از اخوان المسلمین مصر تا وهابیت تندروی عربستان و طالبان افغانستان را شامل می‌شود. همچنین اگر سطحی‌نگری و قشری‌گری در مواجهه با متن دین را - چه قرآن و چه سنت - یک شاخصه اخباری‌گری بدانیم (البته اخباری‌گری یک حرکت بسیط نیست و از پذیرش بی‌چون و چرای روایت و حتی مقدم داشتن آن بر قرآن، تا مواجهه انتقادی یا روایت را در بر می‌گیرد)، باز هم نمی‌توان این ویژگی را به فقه محدود دانست و روشن است که دیگر حیطه‌ها مانند کلام را هم شامل می‌شود. گرچه وقتی از اخباری‌گری در تاریخ سخن به میان آید، همان گرایش فقهی به ذهن تبادر می‌کند.

نتیجه اینکه چه بسا کسانی که در مشرب فقهی خویش، از اخباری‌گری تبری جویند؛ اما در مباحث غیر فقه، یک اخباری کامل باشند و در مباحث اندیشه‌ای، شدیدتر از اخباریون فقهی عمل کنند. در دنیای معاصر، اخباری‌گری نوینی در حال شکل‌گیری است؛ ولی بیش از ورود به بحث، لازم است، ویژگی‌ها و پیش‌فرض‌هایی در باره جهان معاصر مطرح شود و سپس از نشانه‌های اخباری‌گری نو سخن به میان آید. جهان معاصر، برای مسلمانان و به خصوص شیعیان پنج ویژگی دارد:

۱. یکسان نبودن مواجهه دین داران؛ با تضاد سنت و مدرنیسم؛ هنوز مواجهه سنت و مدرنیسم، به یک نقطه تعادل تعریف شده نرسیده است. در چنین فضایی، طبیعی است که عده‌ای دینداران، دغدغه حفظ دین داشته باشند و به خلوص دین بپندیشند و جماعتی دیگر، در پی اثبات توانمندی دین باشند تا اثبات کنند که دین اسلام می‌تواند در هر شرایطی همچنان کارآمد باقی بماند. طیفی وسیع، متعدد و متنوعی از نحل‌های فکری، ذیل این عنوان کلی می‌گنجد.

در این طیف عده‌ای به سنت نزدیک‌ترند و عده‌ای به مدرنیسم، عده‌ای نیز کوشیده‌اند، راه میانه را به خود اختصاص دهند. راه میانه نیز مصادیقی گوناگون دارد. طبیعی است که خلوص دین و توانمندی آن، با هم مترادف اند و این همان مطلبی است که امام راحل، به صراحت به شورای نگهبان تذکر داده بود کاری نکنید که در این دنیای پیشرفته و پیچیده دین به ناتوانی در اداره جامعه متهم شود. دین خالص دین توانمند هم هست.

۲. زنده و بی‌رمق بودن اخباری‌گری در سده‌های معاصر؛ پیش‌فرض دوم این است که اخباری‌گری و قشری‌گری همراه آن، حرکت صددرصد مرده نیست. این حرکت گرچه محدود شده و مجالی برای کر و فر ندارد اما همچنان زنده است. فریادهای شهید مطهری در نفی قشری‌گری و سخنان امام (ره) در این زمینه به ویژه در منشور روحانیت مبین این مسئله است.

۳. تندروی‌هایی برای اثبات توانمندی و امروزی بودن دین؛ این تندروی‌ها، هم در زمینه اندیشه و هم در رفتار وجود داشته است؛ برای مثال در حوزه اندیشه چنان که می‌دانید، در سال‌های اخیر، در دفاع از یافته‌های دانش بشری، افکاری مطرح شده و دین را «دین آخرت» و تنها ناظر به اعمال عبادی انسان‌ها معرفی کرد. این دیدگاه طرفداران بسیاری هم یافته است؛ طرفدارانی که هنوز هم در این شبهه به سر می‌برند. این سکولاریسم دینی (یعنی اندیشه‌ای برآمده از دین برای مدیریت غیر دینی جامعه)، از سوی کسانی که به عنوان یک اندیشمند مسلمان، داعیه احیای دینی داشتند، مطرح شد یا در حوزه رفتاری، آنچه درباره موسیقی یا بانکداری اتفاق افتاد، برای عده‌ای این گونه تفسیر می‌شد که به ادله مختلف و نیز برای اثبات توانمندی دین برای رفع نیازهای جامعه، به پاره‌ای امور غیر دینی و غیر شرعی، صورت موجه، شرعی و دینی داده می‌شود؛ یعنی برای وسعت بخشیدن به دامنه دین، دین داری رقیق شده و از ژرفا و عمق آن کاسته شده است.

۴. هویت دینی مردم؛ پیش‌فرض دیگری که در این بحث به کار می‌آید، توجه داشتن به هویت عمیق دینی مردم ماست. مردم به دلیل مشکلات یا افراط‌هایی برای توانمند نشان دادن دین، به هیچ وجه از اسلام دست نکشیده و نمی‌کشند. مردم حتی آنجا که نسبت به متولیان امور دینی، دچار نوعی بی‌اعتمادی می‌شوند، خود به خود به سمت جایگزین‌های عامه پسند می‌روند؛ ولی دست از دین برنمی‌دارند. آنها وقتی در سطح نخبگان دین شناس، حرفی قابل اعتنا نیابند، باز هم دست از این نمی‌کشند و به سراغ جایگزین‌هایی برای آن می‌روند. تجربه آشکار سال‌های پس از پیروزی انقلاب، آکنده از این نمونه‌هاست.

۵. فاصله میان نخبگان دینی ما با عامه مردم؛ ویژگی و پیش‌فرض پنجم این است که میان نخبگان صاحب اندیشه ما و توده مردم، خواسته یا ناخواسته فاصله افتاده است.

به هر حال، در فضایی که این پنج ویژگی در آن به چشم می‌خورد، حرکتی بیرون از حیطه فقه، آغاز شده که می‌توان آن را اخباری‌گری نوین نام نهاد. این نو اخباری‌گری، اگر به همین ترتیب، روندی رو به رشد داشته باشد، طی چند دهه آینده می‌تواند، سراسر حوزه‌های فکری و اندیشه‌ای ما را بگیرد. این نو اخباری‌گری نشانه‌هایی دارد که در ادامه به اختصار، مروری بر این نشانه‌ها و مظاهر خواهیم داشت:

یکم. ظاهرگرایی؛ از مظاهر نو اخباری‌گری، ظاهرگرایی در اندازه گسترده است. ظاهرگرایی دینی، یعنی وقتی پای دین و دین داری به میان می‌آید، به جای توجه به جوهره و مفهوم دین، به ظواهر آن توجه شود؛ برای مثال در مجالس دینی جامعه امروزی ما، جریان مداحی‌ها غلبه دارد و مردم را به خود جذب می‌کند؛ نه سخنرانی‌های دینی. حتی اگر برجسته‌ترین عالمان دینی در مجلس حاضر باشند و تنها به نام آن عالم دینی مجلسی برپا شود، مردم اقبال نشانی نمی‌دهند؛ اما برای یک مداح جوان که هیچ بهره‌ای از مفاهیم دینی هم ندارد، انبوهی از جمعیت گرد می‌آیند.

این مسئله به معنی ترجیح یافتن پرداختن به ظواهر دینی بر تبیین مفاهیم دینی است. این ظاهر گرایی حتی در خود مداحی‌ها هم به چشم می‌خورد. مداحی اهل بیت (علیهم السلام) امری پسندیده و بسیار ارزشمند است. چنین مداحی ای دارای مضامین بلند اعتقادی و اخلاقی است. حال مداحی‌های آستانه پیروزی انقلاب اسلامی یا سال‌های نخست پیروزی انقلاب را در نظر بگیرید و با مداحی‌های امروزی که به قطر بازو خم ابرو و بلندی و سیاهی گیسوی ابوالفضل (ع) نظر دارد مقایسه کنید. وقتی در مداحی‌ها، ظاهر و جسم اولیا و بزرگان، به جای اخلاق و اندیشه آنها مورد توجه قرار می‌گیرد، نشان حرکت جامعه دینی از ژرفا به سطح و از مغز به پوسته است. هم چنین بروز همین شکل و شمایل کنشی‌ها، از دیگر نشانه‌های این ظاهر گرایی است. دیگر سخت می‌توان محفلی دینی را یافت که از این تصاویر استفاده نکنند. اگر در گذشته تنها تصاویری از امیرمؤمنان (ع) و یا امام حسین (ع) و در مواردی ابوالفضل العباس رسم می‌شد اکنون همه امامان (ع) چهره‌پردازی می‌شوند و حتی عکس دسته جمعی آنها هم، در بعضی تصاویر به چشم می‌خورد.

دوم. احیای پاره‌ای مباحث کلامی برخاسته از نگاهی محدود و تنش زا؛ اگر مباحث کلامی دهه‌های اخیر را بر نموداری ترسیم کنید، مشاهده می‌کنید که طی چند دهه اخیر، مباحث کلامی ما به موضوعاتی چون جوهره دین، توانمندی دین، احیای دینی و... توجه داشته است.

این مسائل، صرف نظر از داوری درباره محتوای آن، مباحثی نو، کاربردی و متناسب با نیازهای کلان فکری جامعه معاصر بود؛ ولی اکنون می‌بینید که تعداد مباحث کلامی مربوط به بحث‌هایی خاص از امامت و خلافت، آن هم تنها در مواجهه با اهل سنت، بسیار افزایش یافته است؛ یعنی توجه به مباحثی که در طول تاریخ به فراوانی در مورد آن بحث شده و در مواردی رده‌هایی نیز نوشته و دوباره نقد و رد شده است. چنین بحث‌هایی که با لحنی گزنده علیه اهل سنت نوشته می‌شود؛ نه گامی در مسیر دفاع از مکتب اهل بیت (ع) برداشته؛ نه حتی یک نفر از اهل سنت را به مکتب اهل بیت (ع) علاقمند کرده است و نه گره‌ای از مشکلات فکری جامعه باز کرده است.

در سال‌های اخیر نگارش کتابهایی که هیچ بحث قابل توجهی در آن وجود ندارد و تنها برای زنده کردن اختلافات شیعه و سنی نوشته می‌شود، افزایش یافته است. دو سال پیش، در یکی از مساجد بین جاده‌ای که برای نماز در آن توقف کرد بودیم، خادم مسجد، این کتاب‌ها را توزیع می‌کرد و می‌گفت: یکی از آقایان این کتاب‌ها را برای هدیه دادن به مسافران به من داده است. طبیعی است که این شیوه در پرداختن به مسائل کلامی شک برانگیز است. در این گونه مسائل، باید به احتمال وجود دست‌های بیگانه هم توجه کرد. به هر حال دامن زدن به این مباحث، نشان غفلت از مهم‌ترین نیازهای کلامی جامعه معاصر و بازگشت به مباحث کلامی قدیم است که هیچ نوآوری‌ای در آنها وجود ندارند. به باور ما، هیچ اندیشه‌ای به اندازه اندیشه امامت، به بازخوانی و بازگویی برای جامعه امروز و جهان اسلام و معاصر نیاز ندارد؛ ولی نه بحثی که از دریچه‌ای تنگ، تکراری و ناکارآمد به آن نگرسته شود. از نگاه ما، این گونه بحث کردن از مباحث کلامی، به ویژه امامت، نوعی غفلت از مغز و باقی ماندن در سطح و در خوش بینانه‌ترین حالت، تلاش برای حفظ خلوص یک اندیشه والا به نام امامت است؛ ولی با غفلتی کامل از بایستگی‌های کنونی مباحث امامت که این نیز از ویژگی‌های اخباری‌گری است.

سوم. مرجعیت یافتن فکری کسانی که صلاحیت مرجعیت فکری را برای تبیین دین ندارند؛ از دیگر نشانه‌های اخباری‌گری جدید، کنار ماندن صاحبان فکر و اندیشه دینی و به عرصه آمدن کسانی است که اهلیت مرجعیت فکری را ندارد؛ برای مثال مجالس زنانه‌ای را که برخی «خانم جلسه‌ای»ها اداره می‌کنند، در نظر بگیرید؛ جمع قابل توجه از بانوان مذهبی ما که پیش از این افکار و اندیشه‌های دینی خود را از علمای تراز اول می‌گرفتند، اکنون از خانم‌هایی می‌گیرند که هیچ مرجع رسمی، صلاحیت علمی و حتی اخلاقی آنها را تأیید نکرده است. برای مثال در این میان کسانی وجود دارند که حتی دیپلم هم نگرفته‌اند. برخی آنها هم زندگی مذهبی‌ایی نداشته‌اند و اکنون در این جلسات، عده‌ای را در کانون تأثیرپذیری خود قرار داده‌اند.

چهارم. نفی یک پارچه تمدن غرب؛ از جلوه‌های نواخباری‌گری، نفی کامل تمدن غرب، به بهانه خالص نگاه داشتن دین است و نفی کامل تمدن غرب، با این استدلال که همه چیز باید خاستگاه دینی و اسلامی داشته باشد و دین اسلام می‌تواند همه چیز بسازد و چون تمدن غرب، بر خلاف فطرت بشر است، باید به طور کامل دور ریخته شود. این تفکر، نشانه جدیدی در رواج اخباری‌گری است که البته بسیار تأمل برانگیز است. این در حالی است که طرفداران این نظریه از کنار گذاشتن مظاهر صنعت و تکنولوژی غربی عاجزاند.

ما در مقام دفاع از تمدن انسان محور یا دنیا محور غرب که بحمد الله دوران افول آن آغاز شده نیستیم؛ اما نفی کامل همه دستاوردهای بشری را هم منطبق با آموزه‌های دینی، به ویژه گذشته تمدن اسلامی نمی‌دانیم.

این سخن، به معنای از دست دادن هویت تمدنی همه مسلمانان است؛ مگر همه علوم رایج در گستره تمدن اسلامی که این همه به آن مباحث می‌کنیم، با اسلام زاده شدند؟ تمدن بزرگی که به فرموده امام خمینی قدس سره، با آنکه به اسلام به صورت ناقص عمل کردند، آن همه عظمت آفرید، با آغوش باز به سراغ یافته‌های تمدن بشری رفت و آنها را در محیط خود بومی کرد. اگر اسلام در حجاز باقی مانده بود و وارد سرزمین‌هایی چون ایران و روم نمی‌شد، یقیناً تمدن اسلامی زاده نمی‌شد.

پنجم. بازار گرم خواب و رویا؛ شاخصه دیگر قشری‌گری و سطحی‌نگری، رواج و رونق خواب و رویاست که بازار آن روز به روز گرم‌تر می‌شود. روشن است که هدف ما نفی این نکات نیست. ما قصد نداریم رویاهای صادق اولیای خدا را بی ارزش بشماریم؛ ولی همه می‌دانیم که این رویاها بر فرض صحت و صداقت گوینده آن حداکثر ارزش فردی دارد؛ یعنی تنها برای خود آن فرد حجیت و اعتبار دارد. ما نمی‌توانیم به استناد این گونه خواب‌ها، سخن یا موضعی را به امام معصوم (علیه السلام) منسوب کنیم.

کتاب‌هایی هم که در مورد فضیلت و شرح احوال بعضی علما چاپ می‌شود و البته نکات آموزنده بسیاری در آنها یافت می‌شود، گاه مشتمل بر مسائلی از این دست است که اگر درست فهم نشود، جوان‌های مسلمان، متدین و خداجو را به جای تلاش علمی، به ریاضت‌های غیر شرعی و عرفان غیر دینی سوق می‌دهد.

ششم. رواج کتاب‌هایی چون طب قرآن؛ چاپ و تجدید چاپ کتاب‌هایی که جنبه‌های غیر هدایتی قرآن را برجسته می‌کند و در این مسیر به روایات ضعیف تکیه می‌کند، از دیگر نشانه‌های اخباری‌گری نوین به حساب می‌آید. باز هم ناچارم برای پرهیز از گرفتن ژست روشنفکری، تأکید کنم که سخن من به این معنا نیست که از قرآن و دعاها، هیچ گاه نباید شفا طلبید؛ ولی سخن بر سر این است که اگر قرار باشد، واقعاً به جای بهره‌گیری از دانش پزشکی، به این چیزها روی بیاوریم، مطابق آموزه‌های قرآنی، سنت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام حرکت کرده‌ایم و واقعاً هم این طور نیست که همه روایات مورد استناد آقایان جعلی باشد، ولی همه این روایات نیازمند سنجش و ارزیابی درونی و بیرونی، مطابق شیوه‌های دقیق نقد روایت است.

حیطه‌هایی که این اخباری‌گری نوین را در آن می‌توان یافت، به مجالس عزاداری محدود نیست و به راحتی می‌توان، رد پای آن را در مباحث مربوط به مهدویت و شکل‌های عرض ارادت به محضر قدسی ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و یهودگرایی نوین که در قالب و پوستین یهودستیزی جلوه کرده یافت.

آنچه آن را نو اخباری‌گری می‌توان خواند، در چند سال اخیر قوت بیشتری یافته است و بر اساس روش‌های تحلیل روند، می‌توان پیش بینی کرد که رشدی فزاینده خواهد داشت و اگر به همین ترتیب ادامه یابد، به بزرگ‌ترین خطرو چالش محیط‌های شیعی، طی چند دهه آینده تبدیل خواهد شد.

نکته مهمی که در پایان باید به آن پرداخت این است که نفوذ این شکل از اخباری‌گری، بیشتر در سطح توده‌های مردم است، تا نخبگان و صاحبان اندیشه؛ ولی با توجه به چگونگی تعامل برخی نخبگان جامعه ما با توده‌های مردم که شهید مطهری هم نسبت به آن توجه داده‌اند، ما شاهد تأثیرپذیری برخی متولیان فکر و فرهنگ مردم، از مردم هستیم. شاید ده سال پیش، کمتر شخصیت صاحب فکری را می‌یافتید که نسبت به این مسائل، همگرایی نشان دهد؛ اما در سال‌های اخیر، شاهد افزایش این موضوع هستیم. گرچه تعداد کمی از بزرگان به صورت آشکار، در این باره اظهار نظر کرده‌اند، و هشدار و حتی فتوا داده‌اند؛ ولی جمع زیادی سکوت کرده‌اند و در مواردی هم همراهی کرده‌اند. گاه مردم نخبگان را به دنبال خود می‌کشند. نشانه‌هایی از رخنه نواخباری‌گری بین نخبگان و حتی برخی موسسات آموزش عالی و دانشگاه‌های اسلامی به چشم می‌خورد که می‌تواند نگران‌کننده باشد.

همه در هر رده علمی و اجتماعی، وظیفه سنگینی بر دوش دارند، برخورد با این آسیب‌ها باید بسیار ظریف، سنجیده و در چارچوب تنظیم شده از سوی مراجع بزرگوار باشد. مواجهه با این گونه مطالب که با احساسات عامه مردم پیوند خورده اگر درست و سنجیده نباشد، می‌تواند پیامدهای جبران ناپذیری را به دنبال داشته باشد.

در برخورد با این آسیب‌ها، باید دقت کرد که جوانان متدین و پرشور دلسرد نشوند. باید دقت کرد که با این آسیب‌ها مبادا به دام تسامح بی حد و مرز دینی افتاد؛ تسامح توصیه شده در دین، در کنار تعصب نسبت به دین داری است.